



پیامبران به رسالت برانگیخته شدند تا با مدیریت خود استعداد‌های معنوی و نیروهای بالقوه انسان‌ها را در جهت رشد و کمال هدایت کنند.

**امام علی (ع)** در خطبه اول نهج‌البلاغه می‌فرماید: «انبیای الهی به این دلیل مبعوث شدند تا ذخایر و زمینه‌های وجود انسان را استخراج و او را در فضای سالم بر مرکب عقل و اندیشه سوار کنند و به سعادت رهنمون شوند».

مطالعه در تاریخ زندگی انسان‌ها در جوامع گوناگون نشان می‌دهد هیچ گروه و ملتی را نمی‌توان یافت که در زندگی موفق و پایدار باشند، مگر به وجود مدیر و سرپرستی که امور مادی و معنوی آنان را مدیریت کند. جنگ‌های زیادی هم که در طول تاریخ بشر بر سر مدیریت جامعه به‌وقوع پیوسته، برای نفی مدیریت و سرپرستی نبوده، بلکه به این جهت بوده که هر گروه یا جناحی خود را برای مدیریت و رهبری جامعه شایسته‌تر می‌دانسته است. جنگ‌های گروه‌های مختلف انسان‌ها برای تصدی منصب مدیریت، جنگ و رقابت بر سر معیارها بوده است نه بر سر اصل مدیریت؛ چرا که اصل مدیریت اصلی طبیعی در زندگی اجتماعی است.

**حضرت علی (ع)** در خطبه ۱۷۳ می‌فرماید: «پرچم مدیریت را باید به کسی که دارای بصیرت، مقاومت و آگاه به مواضع و مسائل است سپرد؛ چرا که هدف مدیریت در جامعه، مانند هر سازمانی، تعالی و رشد جامعه است».

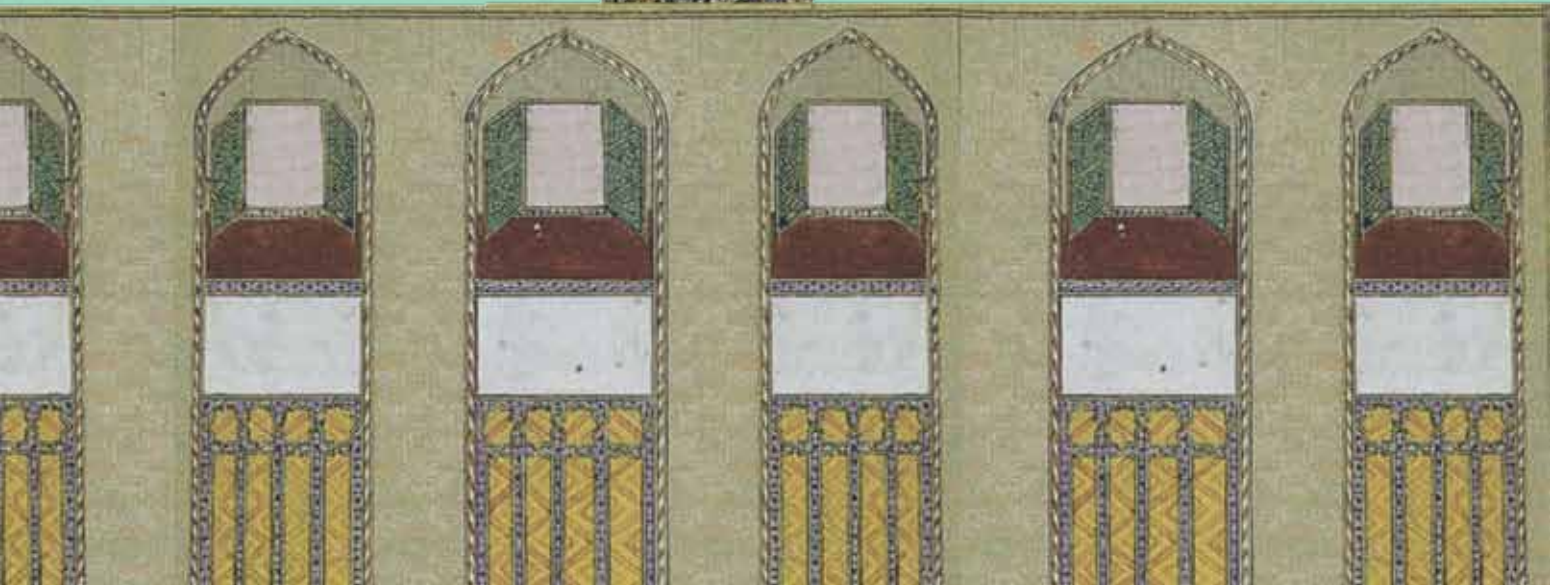
**علی (ع)** هدف از اداره امور جامعه را اجرای حق و همچنین مدیریت را خدمت می‌داند. از نظر ایشان، مدیریت به‌عنوان مسئولیتی سنگین، همراه با خدمتی وسیع طرح می‌شود و مدیر هرگز مدیریت را برای حاکمیت خویش نمی‌خواهد.

مدیر باید مدیریت را برای خدمت بخواند. چنانکه **امام علی (ع)** به هنگام آمادگی برای جنگ با آشوبگران بصره فرمودند: **عبدالله بن عباس** می‌گوید: «در منزلی نزدیک بصره به‌نام «ذی‌قار» بر امیرالمؤمنین (ع)، در حالی که کفش پاره خویش را می‌دوخت، وارد شدم. متوجه من شد و گفت: قیمت این کفش چقدر است؟ در پاسخ آن حضرت عرض کردم: این کفش کهنه و صله‌دار ارزشی ندارد. او فرمود: به خدا سوگند این کفش کهنه پروسه در نزد من از حکومت بر شما محبوب‌تر است، ولی من که این حکومت را پذیرفته‌ام، به‌خاطر این است که حقی را ثابت کنم و باطلی را از میان بردارم». (نهج‌البلاغه، خطبه ۳۳). یکی از مشکلات امروز مدیران، جدایی از مردم است. گاهی مدیر مدرسه ما از وضعیت زندگی همکاران معلم خود اطلاعی ندارد. هرگاه مقام و جایگاه مدیریت به‌صورت حصاری بین مدیر و مردم درآید، آفتی بزرگ دامن‌گیر سازمان خواهد شد. در دیدگاه مدیریتی **امام علی (ع)** به مدیر اجازه ایجاد چنین حصاری داده نمی‌شود و با توصیه‌های مکرر و مراقبت‌های ایمانی و اخلاقی سعی بر این است که مدیر را خدمتگزاری برای افراد و سازمان قرار دهد و رابطه نزدیک مدیر با افراد سازمان و افراد سازمان با مدیر به‌عنوان یک «حق» و «وظیفه» مدنظر قرار گیرد. **امام علی (ع)** در خطبه ۳۴ نهج‌البلاغه این رابطه متقابل را به زیبایی



# کفش کهنه

محمد رضا حشمتی



ترسیم کرده‌اند:

«ای مردم، مرا بر شما حقی و شما را بر من حقی است، اما حق شما بر من آن است که از نصیحت و خیرخواهی نسبت به شما دریغ نورزم و حقوق شما را از بیت‌المال به شما بپردازم و شما را تحت تعلیم قرار دهم تا در جهل و نادانی نمانید و تربیتتان کنم تا به دانش و آگاهی دست یابید. و اما حقی که من بر شما دارم این است که در بیعت و تعهد خویش وفادار باشید و خیرخواهی و دوستی را در آشکار و نهان نسبت به من از دست ندهید و چون شما را برای کاری خواندم اجابت کنید و آن‌گاه که فرمانتان دادم اطاعت کنید.»

یکی از راه‌های این پیوند (ارتباط اثربخش بین مدیر و همکاران) آگاهی از وضعیت زندگی، مسائل و مشکلات معلمان در محیط مدرسه است و دومین راه نیز فرصتی برای ارزیابی رفتارهای مدیر از دید معلمان در ابعاد گوناگون مدیریتی است.

چه زیباست که مدیران ما گاهی هم به این جنبه از ارتباط با همکاران خود فکر کنند که باید پاسخگوی رفتارهای خود با همکاران باشند! ما در بدنه مدیریتی خود عادت کرده‌ایم که فقط پاسخگوی مدیران بالادست باشیم و این را از معلمانمان دریغ کرده‌ایم که زمینه‌های پاسخگویی به رفتارهای خود و رشد و ارتقای آن‌ها را فراهم سازیم.

امام علی(ع) در باب محاسبه نفس می‌فرماید: «هر کس از نفس خود حساب‌کشی کند (محاسبه نفس):

۱. به عیب‌های خود آگاهی پیدا می‌کند؛

۲. به کم‌کاری‌های خود احاطه می‌یابد؛

۳. می‌کوشد از کم‌کاری رها شود.

۴. عیب‌های خود را اصلاح می‌کند.

پس بر ما لازم و ضروری است که گاهی از منش و روش مدیریتی خویش محاسبه نفس داشته باشیم.

## پیروصله

## لحظه‌ای که از هیچ کس کاری بر نمی‌آید!

|| دکتر حیدر تورانی ||

وقتی در شرایط عادی هستیم، همه را دور برمان احساس می‌کنیم. با هم هستیم، دور هم هستیم، سر یک سفره می‌نشینیم، به سفر می‌رویم، به یکدیگر تلفن می‌زنیم، پیامک می‌فرستیم، به منزل یکدیگر می‌رویم، مهمانی می‌دهیم، مهمانی می‌رویم، در سر کلاس، محل کار، جلسات و کنفرانس‌ها کنار هم هستیم و خلاصه تنها نیستیم و احساس تنهایی نمی‌کنیم. به همدیگر کمک می‌کنیم و از هم کمک می‌گیریم.

چنانچه این‌هایی که مثال زدم و سایر مثال‌هایی از این قبیل را «تنها نبودن» تصور کنیم در اشتباهیم. ماجرا از آنجا آغاز شد که صبح روز پنجشنبه‌ای، یکباره پهلوی چپم درد گرفت و این درد به تدریج زیاد شد. آن قدر شدید که هیچ کاری نمی‌توانستم انجام دهم؛ حتی نمی‌توانستم فکر کنم. فریاد می‌زدم و بالا و پایین می‌پریدم. همه نزدیکانم دورم بودند و دوست داشتند برایم کاری بکنند اما به واقع همه کاری می‌کردند جز اینکه دردم را مداوا کنند! من بودم و دردم و لاغیر؛ تنهای تنها. این درد نتیجه عارضه بدن خودم بود و باید آن را می‌کشیدم. قابل انتقال به غیر هم نبود و هیچ کس دیگری جز خودم را نمی‌توانستم متهم کنم و مسبب درد بدانم. در آن لحظات سخت بود که به‌خوبی فهمیدم زمانی که مرا وارد قبر می‌کنند، خودم هستم و اعمالم، یعنی چه! و اینکه به واقع به‌رغم خواسته افراد، از هیچ کس کاری بر نمی‌آید، یعنی چه! آنجا بود که از ته قلبم داد می‌زدم: خدایا مرا ببخش، خدایا غلط کردم! درس خوبی بود. از این درس‌ها قبلاً نیز به من داده شده بود ولی هیچ وقت آن را چنین فرا نگرفته بودم. همان‌طور که درد نتیجه عارضه بدن من است، فشار قبر هم نتیجه اعمال من خواهد بود. اگر اعمالم خوب باشد به مثابه مسکن پزشک عمل خواهد کرد و گرنه من می‌مانم و اعمال بدم و عذاب الهی!

